



## هنر متعهد از چه دیدگاهی؟

### گفت‌وگو با داوود دانشور، کارگردان و مترجم مرجان سمندری

#### تعهد چیست؟

همان طور که در حوزه هنر مشخص است و جا افتاده یعنی پذیرفتن یک وظیفه خاص که می‌شود گفت ایدئولوژیکی، اخلاقی، سیاسی و یا هنری است نسبت به کاری که شخص می‌خواهد انجام دهد. شخص آن وظیفه را برای خود از پیش مشخص می‌کند و فعالیت خود را پیش می‌برد. این مطلب را می‌توان گفت مفهوم ساده و عام تعهد است، ولی زمانی که در این حوزه وارد می‌شویم و کمی تعمق کنیم این مفهوم عمیق‌تر می‌شود و به هر حال این تعریف ساده تعهد است.

#### هنر متعهد چه نوع هنری است؟

شما فرض را گذاشته‌اید بر اینکه هنر متعهدی هم وجود دارد می‌تواند هنر غیر متعهدی هم باشد. در ارتباط با این سؤال، هنر متعهد باز می‌گردد به همان تعریف ساده‌ای که در خصوص تعهد ارائه کرده‌ام یعنی اینکه در هر حوزه‌ای آن اثری را که نام هنر به آن اطلاق می‌شود و می‌پذیرد در یک سمت و سوی خاصی پیش برود و مخاطب خاص را برایش در نظر بگیریم، اگر فراتر برود بهتر است و گرنه از پیش تعیین می‌کند که می‌خواهیم آن هنر چه تأثیری بگذارد. به نظر می‌آید که یک مقداری تعلل حوزه هنر را می‌بندد گرچه آثاری که الان در حوزه‌های هنری به وجود می‌آورند ذهن من را به سوی تابلوی گئورنیکای پیکاسو می‌برد تابلوی بزرگی که به سبک کوبیسم کشیده شده است و در واقع

ما جامعه اسپانیا را با همه سنت فرهنگ و رخدادهای سیاسی حاضر در آن شرایط را با آن حکومت فاشیستی فرانکو می‌بینیم، احتمالاً استنباط پیکاسو از شرایط اجتماعی‌اش این بود که بتواند آن را منعکس کند ولی با این همه نمی‌توان گفت متعهد بوده تابلو گئورنیکا را به وجود بیاورد که بتواند به ما این مفهوم را القا کند که هنر متعهد در ارتباط با آن وجود داشته است. او سبک و سیاق خود را پیش می‌گرفته و کار می‌کرده است به نظر من بهتر است به جای این واژه یک مفهوم ضمنی را به کار ببریم. یعنی اینکه بگوییم تعهد یک نوع انفعال ذهنی است در وجود هنرمند. وقتی در حوزه‌های هنری به تعهد فکر می‌کنیم از ابتدای قرن و از انقلاب اکتبر روسیه، لنین به یک نوع هنر متعهد بود، حکومت استالین با آن حرکات خاص خود و با به وجود آمدن آن رئالیسم سوسیالیستی به یک نوع هنر متعهد بود و همین طور که جلو می‌آییم فرمالیست‌ها چهارچوبی داشتند و می‌گفتند این می‌تواند هنر باشد. و این ادبیات و یک نوع تعهد در چهارچوب نگرشی تعیین کردند و رفتن به سمت و سوی یک هنر خاص، برشت همین طور و جالب است که به تضاد و تقابلی هم میان این تعهدات وجود دارد مثلاً تقابلی میان برشت و آن رئالیسم سوسیالیستی، وقتی برشت رفت امریکا و از زیر سلطه نازی‌ها بیرون می‌آمد و آنجا هم دچار مشکلاتی شد و تفکر ضد سرمایه‌داری داشته زمانی که برگشت به آلمان شرقی جایی که زیر سلطه استالین بوده و نمی‌تواند با آن‌ها سازگاری داشته باشد و با اینکه آن‌ها هم مدعی بودند که ضد سرمایه‌داری هستند. طرفداران استالین و واقع‌گرایی سوسیالیستی به نوعی واقع‌گرایی قهرمان‌پروری بوده که دوست داشتند همه چیز را برای جامعه خوب جلوه دهند البته برشت هم به نوعی واقع‌گرایی را قبول داشت اما نمی‌توانست خود را با قهرمان بازی‌هایی که آن‌ها به صورت تک‌بعدی انجام می‌دادند و شعار می‌دادند سازگار کند در حالی که می‌توان هر دوشان را در شرایط اجتماعی آن دوره در یک حوزه فکری قلمداد کرد. این تقابلهای را می‌توان مرزبندی کرد که به چه تعهد دارند به چه چیز نه، بیشتر وقت‌ها این‌ها یا مکتبی است یا ایدئولوژی و یا اعتراض است که به هر حال پشتوانه ایدئولوژیکی دارند، برشت هم یک مارکسیست بود سارتر هم مارکسیست بود که البته به آن حد متعالی که در شوروی مدعی بودند، پشت کردند و برپند از آن سوسیالیزم که لنین شعارش را می‌داد و عملکرد آن‌ها باعث شد که به‌خصوص در فرانسه عده‌ای از روشن‌فکرها از آن‌ها برپند. منظور من این است که سارتر یک نوع تعهد را پیش می‌کشد که مسئولیت فردی دارد. که انسان در مقابل کاری که انجام می‌دهد مسئول است تعهد دارد که یک عملی را که پیش می‌گیرد، نسبت به خود و دیگران متعهد است که آن را انجام دهد. این‌ها در آثارش مانند مرده‌های بی‌کفن و دفن نمود دارد. برشت هم همین طور یک تفکر ایدئولوژیکی داشت. شوروی که مثال زدم یک نوع جامعه ایدئولوژیکی بود که به هر حال وقتی پای سیاست به میان می‌آید چهارچوبی معین می‌کند و می‌گوید در این شرایط کسانی که می‌خواهند فعالیت داشته باشند باید در این چهارچوب باشد بعضی‌ها می‌توانند و کار می‌کنند برخی دیگر کنار می‌کشند. در نتیجه شرایط جامعه و مسائل حکومتی هم دخیل است البته این مثال‌هایی که عنوان کردم مربوط به نیمه اول قرن بیستم بود آن زمان که تعهد رونق داشت. الان که ما به قول معروف یک دهکده جهانی داریم با مسائل خاص خود، متفکران به نوعی به میان می‌آیند و مفاهیم تعهد همانند آن دهه‌ها نیست. ولی به هر حال این سؤال را پیش بکشد که هنر متعهد وجود دارد یا نه. ولی این هنر متعهد از چه دیدگاهی، برای چه کسانی و با چه معیارهایی وجود دارد؟ چه کسانی از آن حمایت می‌کنند؟ من شرایط خودمان را مثال می‌زنم که روشن‌تر باشد. جمهوری اسلامی شعارش این است که متعهد است و معیارهایی نیز برای آن تعیین می‌کند کسانی هم که مدعی

هستند زحمت کشیده‌اند و درس خوانده‌اند نیز می‌آیند یا این شرایط را می‌پذیرند و یا نه می‌خواهم بگویم که مشکل می‌شود تعهد هنری را تعریف کرد زیرا پای این مسائل هم به میان می‌آید. به‌خصوص در شرایط حاضر که ما در تنگناهای اقتصادی و سیاسی هستیم. در جوامع دموکراتیک (اگر دموکرات باشند) فرد هنرمند به طور ذهنی نسبت به جامعه و خود متعهد می‌شود و اگر امکانات برای همه فراهم شود هر کس خودش را نشان می‌دهد هنرش خریدار پیدا می‌کند و هنرمند جایگاه خود را پیدا می‌کند و خود را بروز می‌دهد نه اینکه جلوی امکانات را ببندیم و فقط در اختیار کسان خاص قرار دهیم که آن چهارچوب را قبول دارند و برای آن کار می‌کنند. این گونه برای کسانی که چهارچوب را باور ندارند ریاکاری پیش می‌آید با دروغ‌گویی و مسائل ضد اخلاقی مواجه می‌شویم و دچار دو دستگی خواهیم شد.

#### هنرمند متعهد چه خصوصیات و وظایفی دارد؟

جواب این سؤال برمی‌گردد به همان که ما فرض را بر داشتن هنر متعهد بگذاریم وقتی کسی متعهد می‌شود به هر شکلی نسبت به هدفی که در پیش می‌گیرد برای مخاطبان خود کار انجام می‌دهد و با معیارهای خود و وظیفه‌اش این است که به وظیفه‌اش عمل کند و این گونه مخاطبان خود را به سمت خود جذب می‌کند. یعنی متعهد است به آن باورها و چهارچوب‌های فکری خود و ایدئولوژی‌اش فکر می‌کند و بعد اینکه در چه زمینه‌ای و اینکه چگونه می‌نویسد و چه دستاوردهایی دارد بستگی به ذوق و قریحه‌ی توانایی خود دارد و هر چه از لحاظ دستاوردها پیش‌روتر باشد طبیعتاً موفق‌تر خواهد بود در تعهدش نسبت به مخاطبان مثلاً نویسندگان آمریکای لاتین تقریباً چهار دهه است که می‌نویسند و جهان را فتح کرده‌اند در صورتی که قبلاً اروپا و شوروی و چند نفر آمریکایی بودند. این افراد یک‌دفعه معروف شده‌اند و زمانی که کارهایشان را می‌خوانیم همه یک نوع تعهد اخلاقی دارند البته بی‌جهت هم معروف نشده‌اند. ما از خواندن آثارشان لذت می‌بریم زیرا اندیشه پشت نوشته‌هایشان است و این گونه ما با دنیاهای جدیدی آشنا می‌شویم و این گونه همه دست به دست یکدیگر می‌دهند تا یک اثر هنری به وجود بیاید. اگر من بگویم که من متعهد هستم فقط شعار است ولی در بعد هنری اگر آنچه را که می‌بینم خودم را وظیفه‌مند و متعهد کنم که آن‌ها را به گوش افراد بیشتری برسانم خواه ناخواه راه مشخص می‌شود. من چه نتارتی باشم چه نقاش اگر در چهارچوبی که آموزش می‌بینم یا دیده‌ام یا بگذارم و در چهارچوبی که مهارت دیده‌ام پیش بروم آن وقت می‌توانم یک کار هنری انجام دهم، در غیر این صورت حرف من شعار است و پیش یا افتاده و روزمره و برای اینکه از روزمرگی جدا شوم باید در یک مرجع و تفکر خاص گام بردارم و این می‌شود تعهد هنری.

#### تعهد هنری چه تفاوتی با تعهد ایدئولوژیک دارد؟

این‌ها دو مفهوم جدا هستند هنر و هنرمند می‌توانند ایدئولوژیک نباشند، ایدئولوگ باشد و یا غیر ایدئولوگ مثلاً مفهوم ایدئولوژیک چیست؟ یک حوزه وسیعی است مثلاً مکتب فدا را به وجود می‌آورد هنرمندها یا غیر مارکسیست هستند و یا غیر اسلامی هنر آن‌ها هم یا غیر مارکسیست است و یا غیر اسلامی این‌ها با هم خیلی فرق می‌کنند ولی در طول تاریخ داشتیم مثلاً در جوامعی نویسنده‌هایی بودند که مذهبی می‌نوشتند. این دو می‌توانند با هم اتصال داشته باشند. می‌توانند از هم جدا باشند. یک ایدئولوگ یا طرفدار ایدئولوژی می‌تواند همان باقی بماند ولی هنرمند نباشد ولی یک هنرمند می‌تواند ایدئولوگ باشد و هنرش را حفظ کند.

#### آیا تعهد یک مفهوم معنایی است یا زیبایی‌شناسانه؟

بیشتر به نظر می‌آید اخلاقی است زیرا زیبایی‌شناسی ممکن است ما را ببرد به سمت و سوی یک اثر هنری که یکی از وجوه تحلیلی‌اش زیبایی‌شناسی باشد که آن هنر و هنرمند می‌تواند هم متعهد باشد و هم

می‌تواند نباشد مثلاً همین واقع‌گرایی سوسیالیستی زیبایی‌شناسی خاص خود را دارد. مثلاً متفکران روسی زیبایی‌شناسی‌های خاص خود را دارند یکی دو کتاب هم اوایل انقلاب از آن‌ها چاپ شد که خوب هم بود. مثلاً نوعی فرق راجع به تفکر مادر است که این بد نیست. عده‌ای باور دارند به اینکه تفکر نوعی مادی‌گرایی است می‌تواند نباشد می‌تواند یک وضعیت و یک شرایط خاص ارائه دهد یا فعالیت‌های عقل باشد اینکه پرسیدید یک مفهوم زیبایی‌شناسانه است یا نه، می‌تواند باشد اما به نظر من آید بیشتر اخلاقی است، زیرا وقتی من چیزی را قبول می‌کنم به اصول اخلاقی خودم هم توجه دارم. متعهد باشم این کار را انجام بدهم یا نه آن می‌شود تعهد یا به قول سارتر التزام در ادبیات، انسان مسئولیتی را بر عهده می‌گیرد که مسئولیتش به دیگران هم برخورد می‌کند و به دیگران هم حتی خدمت می‌کند. یک منهای همیشگی نمی‌توان برای این مفهوم قائل شد مثلاً هنوز بعضی کارهای یونانی‌ها ارزش و اعتبار خواندن و کار کردن دارد در صورتی که می‌دانیم مربوط به سال‌ها پیش است. همان طور که می‌خوانیم می‌بینیم که ارزش ادبی و هنری و زیبایی‌شناسی دارد. اگر تفسیر شود، ما این تعهد را از آن دریافت می‌کنیم. مثلاً اگر ادیب، مدها، آنتی‌گون را تفسیر کنیم تعهد را در آن می‌بینیم. می‌خواهم بگویم که یک بنیان ثابت ندارد. این آن آثار مربوط به سال پیش است ولی وقتی که الان می‌بینیم بعضی‌ها هنوز ارزش‌های زیبایی‌شناسی خاص خود را دارد که می‌تواند تأثیر بگذارد و قابل تفسیر است. این‌ها را نمی‌شود ثابت نگه داشت به‌خصوص این روز روز با توجه به شرایط سیاسی داخل و خارج یک ملت مدام نگاه‌ها و نگرش‌ها متفاوت است و این اتفاق در شرایطی می‌افتد که چهارچوب حقیقی نیست بنیاد ندارد. مثلاً ما فرانسه را نگاه کنیم چهارچوب هنری آن‌ها ریشه دارد. برمی‌گردد به قرن‌ها پیش. نویسندگان متعهد دارند. امروزه نویسندگان خبره‌ای دارد که بعضی از آن‌ها الان که ما داریم گفت‌گو می‌کنیم نام ببریم کمتر کسی آن‌ها را به نام می‌شناسد. می‌خواهم بگویم شرایط امروز دنیا اقتضا می‌کند که تعهد را به میان نکشیم زیرا به قدری کوچره را باریک می‌کند که دو نفر به سختی از کنار هم رد خواهند شد.

#### هنر متعهد در دنیای اسلام خصوصاً ایران چه مفهومی دارد؟

ما در ارتباط با جهان اسلام کمتر اطلاع داریم زیرا اصلاً ارتباطی با یکدیگر نداریم. ممکن است که یک فیلمی، نمایشی و یا در اخباری مسلمان‌های جهان را کنار هم نشان دهند ولی این‌ها معرفی خبری است. اینکه می‌گوییم اسلام برمی‌گردد به چهارچوب و اصول و معانی قرآن. در جهان اسلام که پشتوانه‌اش قرآن است و این‌ها تابع شرایط داخل و خارج است به نظر می‌آید که جای تعهد بهتر است منها را بگذاریم اخلاق و هر چقدر پایبند به این چهارچوب و اصول باشند حقیقی‌تر است و درست‌تر حرکت می‌کند و بیشتر به نفع انسان‌ها صحبت می‌کند و اگر معیار و پشتوانه داشته باشد بیشتر در دل مردم جا باز خواهد کرد. من معتقدم که نان را نباید به نرخ روز خورد زیرا همواره تعهد اخلاقی را تهدید می‌کند و دروغ و ریاکاری، حرکات غیر اخلاقی پیش می‌آورد.

#### تعهد از دیدگاه جلال و شریعتی چه مفهومی دارد؟

اسلام در ذهن شریعتی جایگاه خاص داشته، به‌خصوص واقعه کربلا، ما آن زمان کتاب‌هایش را در دانشگاه به صورت مخفی می‌خواندیم، زیرا برای ما مخاطره‌آمیز بود. شریعتی یک نوع تعهد را از میان وقایع اسلام و قرآن بیرون می‌کشد و می‌خواهد دنیای امروز را با آن مفاهیم آشنا کند. به هر حال شریعتی جامعه‌شناسی خوانده بود و بیشتر با فرهنگ غرب آشنا بود و مکاتب را هم می‌شناخت سعی می‌کرد آن‌ها را کنار بزند البته من نمی‌خواهم قضاوت کنم و به سمت رخدادهای جهان شیعه و مفاهیم قرآنی که به مقدار عملکرد از عمق تاریخ را مورد نقد قرار می‌داد و به حق هم درست می‌گفت و من فکر می‌کنم برخورد شریعتی گسترده‌تر بود در آن شرایط که داشت این مسائل را مطرح می‌کرد. جلال هم تعهدات، واژه

تعهد که می‌گویم منظورم تعهد اخلاقی است در برخورد سیاسی با رژیم سیاسی گذشته می‌گویم که شرایط سیاسی آن زمان را مورد نقد قرار می‌داد و چند کتاب هم دربارهٔ مکه نوشته بود مانند خسی در میقات در جامعه هنری آن زمان که روشن‌فکرها بیشتر چپ‌گرا و یا چپ‌نما بودند، جلال گاهی در حزب توده رفت و آمد داشت و به یک نوع سوسیالیسم اعتقاد داشت ولی ملی بود. یک نویسندهٔ ملی بود و به خاطر طبقه خانوادگی‌اش یک مقدار مذهبی هم بود ولی به نظر من جایگاه جلال و شریعتی و عملکردهایشان بسیار با هم متفاوت است.

به نظر شما آیا هنر بدون تعهد وجود دارد؟

این مسئله را در اوایل صحبت‌هایمان نیز پیش کشیدیم که می‌توانیم بگوییم یک نوع تعهد ضمنی که در شخص به وجود می‌آید و با آن رشد می‌کند مثلاً سوریالیست‌ها و به قول آندره برتون که می‌گفت: «قلم را بگذار روی کاغذ هر چه نوشتی، نوشتی.» البته من خیلی خلاصه می‌گویم سوریالیست‌ها هم برای خود بنیاد و اهدافی دارند که آن‌ها را دنبال می‌کنند ما اگر یک کمی این مفهوم را بازتر کنیم، خواهیم رسید به همان وظیفه تعهد ضمنی که هر جماعتی هر گروهی نسبت به خود دارد. وقتی که مارکز راجع به کمپانی می‌نویسد منهای دست‌آورد‌های ادبی و نگارشی، به هر حال دارد شرایطی را مطرح می‌کند که آن شرایط مطلوب این شخص نیست و دوست دارد آن شرایط بهتر شود. ویکتور هوگو زمانی که بین‌المللی را می‌نویسد جامعه‌ای را مطرح می‌کند که جنگ و جدال‌های اواخر دورهٔ ناپلئون و آن اتفاقات خاص مطرح است. در شخصیت‌های آن کوزت، ژان والزان و سایر اشخاص یک مفهوم اخلاقی در وجودشان است. هوگو به یک چیزی نگاه می‌کند و کارش را شکل می‌دهد این را می‌خواهم بگویم این مسئله به طور ضمنی یک تعهد در شخص نویسنده با آن جماعت مکتبی وجود دارد و اینکه من بگویم چون رفتم داخل فلان حزب که چهارچوب خاص خود را دارد و متعهد است من هم به آن تعهد دارم می‌توانم وارد هر حزب و دسته‌ای شوم و بنویسم ولی دیگر خودم نخواهم بود و آن حزب است با آن چهارچوب‌ها و اصول و معیار‌هایش و یک مقدار از آن اصالت و آزادی من کاسته خواهد شد و من وابسته به آن حزب و ایدئولوژی‌هایش می‌شوم و خدمتگزار آن حزب و مکتب و به نظر من جدا کردن این‌ها بسیار سخت است.

تعهد هنری به سیاست است یا به ذات هنر؟

سیاست همیشه در همه حوزه‌ها دخالت کرده است زیرا سیاست از حکومت منشأ می‌گیرد و نگاه می‌کند ببیند در جامعه چه فعالیت‌هایی در ارتباط با سیاست‌های او هم‌سوئی دارد یا نه مثلاً مثال‌هایی که گفته شد خواهی نخواهی یک لایهٔ آن با سیاست آمیخته است و اصلاً به نوعی سیاست پیش‌برندهٔ همهٔ حرکت‌ها می‌تواند باشد. برشت که ما مثال زدیم سیاسی کار می‌کند، سارتر هم همین طور، کامو هم همین طور یا خود آن واقع‌گرایی سوسیالیستی که دارد شکل می‌گیرد بیشتر به بعد سیاسی‌اش نظر دارد. هر کس خارج این چهارچوب واقع‌گرایی سوسیالیستی حرف می‌زد دفعش می‌کردند. خیلی‌ها از شوروی فرار کردند و با آن مشکل داشتند. اصلاً هنر با سیاست مشکل داشت، می‌تواند هنر چه ضمنی و یا غیر ضمنی شکل بگیرد و پیش برود ولی تعهد سیاسی فکر می‌کنم حکومت به خود اجازه می‌دهد سیاسی عمل کند و یا نه ولی یک اثر هنری می‌تواند وجوه مختلف سیاسی در شرایط مختلف پیدا کند و از منظر حکومت البته به هر حال نوعی عدم تعامل میان حکومت و جامعه هنری وجود دارد. به نظر شما سارتر یک آدم سیاسی بود؟

بله جزء نهضت مقاومت بود. یکی دو سال در زندان نازی‌ها بود. آنجا بارور شد. شکل گرفت و بعد مکتب آگزیستانسیالیسم را شکل داد. متعهد شد. به نظر من چهارچوب ذهنی و تفکراتش سیاسی است.

هنر متعهد از منظر سارتر چه تفاوتی با دیگر نظریه‌پردازان دارد؟

آگزیستانسیالیست‌ها به آن شکلی که مثلاً برشت تودهٔ کارگر را مد نظر داشت با نگرشی مارکسیستی نگاه نمی‌کرد و فرد را در نظر می‌گرفت، اصالت وجود من بسته به تعهد و مسئولیتی است که در قبال علم بر عهده می‌گیرم. زمانی که من دست به عمل می‌زنم انتخاب می‌کنم که مسئولیتی را بر عهده بگیرم این مسئولیت برمی‌گردد به درون من و این مطالب بیشتر فردی است. ممکن است انتخابی که می‌کنم به جامعه ضرر برساند و یا نفعی برایش داشته باشد که این بعد از انتخاب مسئولیت است ولی ابتدا به ساکن برشت جامعهٔ کارگری را مطرح می‌کرد و با آن انکاره‌هایی که از مارکسیست آموخته پیش می‌رفت و خیلی جمعی به قضیه نگاه می‌کرد ولی سارتر آن طور نگاه نمی‌کرد و نتیجهٔ اثرش را در تفکر خود دنبال می‌کرد، ولی اثری که به وجود می‌آورد این گونه نیست یک کار برشت با یک کار سارتر متفاوت است و از نظر نگرشی با هم فرق دارد ولی من معتقدم که تعهد از منظر سارتر سیاسی است.

مدیریت چه نقشی در تعهد هنرمند دارد؟

مدیریت نقش بسیار مهمی در شکل‌دهی حرکت جامعه هنری دارد. ما یک مدیریت کلان داریم که در جایگاه‌های خاص تعیین‌کننده است. مثلاً مرکز که کانون تئاتر است بعد دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌های هنر به وجود می‌آیند که مدیریت دارند و باید هم‌سوئی و به اصطلاح هم‌فکری‌های خاص داشته باشند یا سیاست‌گذارهای فرهنگی هنری خاص حکومت که بتوانند شرایط جامعه را با همه امکاناتشان طوری مدیریت کنند و پیش ببرند که همهٔ امکان رشد و تعالی داشته باشند و شکوفا شوند، متأسفانه در شرایط اجتماع ما مدیریت‌ها هم در سطح کلان و هم غیر کلان تا کنون خوب نبوده است و این خوب نبودن ادامه پیدا کرده است و در ابتدا هر کس که اطمینان داشتند را به عنوان مدیر انتخاب کردند. این اطمینان به داشتن کارآیی، تجربه و تحصیلات مرتبط است. مدیریت در حوزهٔ هنری گسترده است به هر حال عده‌ای می‌خواهند نان بخورند و دانشجویها هم فارغ‌التحصیل می‌شوند و نیاز به کار دارند در رشته‌های خود این گونه نیروهای فعال زیاد می‌شوند هنر مثل یک اداره نیست. هنر و هنرمند همه جا وجود دارد بنابراین یک اغتشاش اقتصادی به وجود می‌آید که در نتیجه مدیریت ناصحیح است که منجر به اغتشاش فکری خواهد شد و این گونه برخی افراد دیگر نیازی به دیدن آموزش و کسب تجربه نخواهند کرد زیرا کار خود را دارند و لفظ هنرمند را نیز به دوش می‌کشند و یک بی‌نظمی در مدیریت فکری و فرهنگی در حوزهٔ هنری به وجود می‌آید که در نتیجهٔ سوء مدیریت است. تئاتر، سینما نیست که در یک حلقه ضبط شود و هم‌زمان در چند سالن اکران شود. تئاتر تعریف و مخاطب خاص خود را دارد و قدرت فرهنگ‌سازی اصیل در درونش نهفته است. نگاه کنیم ببینیم از ابتدای انقلاب تا کنون چند سالن مناسب تئاتری افتتاح شده است؟ در صورتی که این همه نیرو اضافه شده است! این‌ها سلسله‌مراتبی دارد که مدیریت صحیح می‌خواهند تا جایگاه آن‌ها مشخص شود. یکی از نتایج وخیم عدم مدیریت صحیح وجود این همه جشنواره است که ما هفته به هفته شاهد آن‌ها هستیم که واقعاً بازدهی ندارد. هنر اگر هنر باشد امکان رشد طبیعی را طی خواهد کرد و از مرزها خارج می‌شود. آن هم در دنیای امروز که آن قدر کوچک شده است که ما می‌توانیم با اینترنت به همه جا سر بزنیم. یکی از عوامل عدم بازدهی جشنواره‌ها مدیریت ناصحیح است. اگر یک عملکردی نادرست است و بازدهی ندارد، باید تغییرش دهیم. متحوش کنیم و اجازه بدهیم تجربه‌های جدید و نیروهای جدید وارد عرصه شوند. در غیر این صورت ما این گونه پیش نخواهیم رفت. ما در شرایطی هستیم که متأسفانه دچار یک بی‌هویتی فرهنگی شده‌ایم و سایرین هم به آن ادعان دارند.

سخن آخر؟

خسته نباشید.